

أَحَدِيَّت - مرتبه تجلی الهی بذاته لِذَاتِهِ - مرتبه ذات الهی بدون اعتبار اَسْمَاء و صفات درباره ء او زیرا اَسْمَاء و صفات حق در این مرتبه عین ذات حَقِّد و این مقام وحدت صرفه است برخلاف مرتبه واحدیت (بذیل کلمهء واحدیت مراجعه شود) .

در عرف صوفیه مذکور است که غیب هویت در مرتبه احدیت جمیع اسماء از ساحت قدسش دور و بی اسم و صفت مشهور است زیرا اسماء حقّ مریاء صفاتست و صفات حقّ در مرتبه احدیه عین ذات حَقِّد بدون شائبه تفاوت و امتیاز بقسمی که سلطان عرصه علم و حکمت و پادشاه کشور ولایت حضرت علی ابن ابی طالب علیه التحیه و الثناء میفرماید "کمال التوحید نفی الصفات عنه" بلی اسماء و صفات ذاتیه ثبوتیه از ذات حقّ در هیچ رتبه سلب نگردد و لکن در آن مقام اسماء و صفات از یکدیگر منفصل نه و هم از آن ذات بی جهت ممتاز نیستند و حقائق شنونات الهیه بعضی از بعضی و از آن ذات غیر متعین ممتاز و تفصیل نگردیده نه علماً و نه عیناً مثلاً ما بین اسم علیم از بصیر و سمیع و اسماء دیگر و این صفات ذاتیه از ذات و حقائق و اعیانی که قابل و منفعلند از این اسماء و صفات فرقی آشکار نگشته بلکه اعیان و حقائق و ماهیات اشیاء در این رتبه عزّ احدیه شنوناتی

هستند مر ذات را بدون شانبه غیریت از کمال وحدت
و فنا و ذات احدیت را در این رتبه اکبر که میفرماید
"کان الله و لم یکن معه من شیء" بکنز المخفی و غیب
الهویة و صرف الاحدیة و ذات بحت و لا تعیین
صرف و غیب الغیوب و غیب الاول و مجهول المطلق
و مجهول النعت و منقطع الوجدانی و سائر اسماء دیگر
تعبیر نموده‌اند. (ص ۷ - مکاتیب ج ۲)

"واحدیت - در اصطلاح عُرْفاء «واحدیت» مرتبه ذات الهی است به اعتبار تسمیه او به اسماء و اتصافش به صفات. یعنی واحدیت مرتبه تجلی ذات الهی است به حسب اسماء و صفات، بر خلاف مرتبه «أحدیت» که وحدت صرفه است (به ذیل أحدیت مراجعه شود) و یا به قولی «واحدیت مقام ظهور کثرت است و آنرا مرتبه اعیان ثابته دانسته اند یعنی اعیان ثابته و ماهیات و حقائق اشیاء که کل در مرتبه احدیت عین ذات حق می باشند در مرتبه احدیت بواسطه تجلی ذات احدیت وجود علمی پیدا کرده اند (به فیض اقدس نیز مراجعه شود) اقتباس از قاموس ایقان"

قسمت اول الوهیت

خدا را منزّه میدانیم.

خدائی که اهل بهاء بدو قائلند و بر حسب اعتقاد آنان پیروان ادیان دیگر نیز، اگر متمسک به حقائق ادیان خود باشند، باید به چنین "خدائی بگردند، و اگر کسانی جز این گویند و خدا را جز بدین صورت بستانند از صراط مستقیم انحراف جسته و به راه خطا رفته‌اند. خدائی است که لم یزل و لایزال در علو خود باقی است و به عالمی که مخلوق او، و به همین سبب غیر از خود اوست، نازل و هابط نمی‌شود و چون نزول و هبوط در شأن او نباشد، رجوع و صعود نیز دور از او و نه در خور اوست. در شیئی که جز خود اوست حلول نمی‌کند، نمی‌توان در میان او و خلق او نسبتی برقرار داشت، نمی‌توان او را به خلق خود با رابطه‌ای اتصال بخشید، نمی‌توان از دوری یا نزدیکی او به آفریدگان خویش، جز به نحو مجازی، سخن به میان آورد. نمی‌توان از خلق او به سوی او جهتی اختیار کرد و در این جهت بدو روی آورد و یا اشارت و دلالتی را به حضرت او راهبر شمرد. مقرّ او را باید مقدّس از زمان و مکان

دانست و شاید به همین سبب آنجا که مراد ما او باشد لفظ مقرّ، یا هرگونه تعبیر دیگری را نیز نباید به کار برد. ولیکن چه باید کرد که آدمی را از سخن گفتن چاره نیست، و از همین رو، برای مراعات حال خلق، در کلام اولیای حقّ الفاظی از قبیل "مقرّ قدس" یا "مقعد صدق" و نظایر آنها در شأن خدا آورده‌اند. کینونت خدا همواره ناپیداست و در خود او پنهان است. او را به چیزی مانندکردن یا چیزی را از سنخ او دانستن روا نیست.

اینها همه از آنروست که ناگزیر او را باید واجب و بسیط و واحد و مطلق و مجرد بدانیم، والا در بین او و اشیاء دیگر که همگی ممکن و مرکّب و کثیر و اضافی و مادی است تفاوتی نمی‌ماند تا محتاج قبول او یا معتقد به وجود او باشیم. پس خدا را باید از هرگونه اجزائی که در او به هم پیوسته و با هم آمیخته باشند بری دانست تا بتوان وی را بسیط نامید. هرگونه تعدّد و تکرّری را باید در باره او ناروا شمرد تا بتوان وی را واحد شناخت. هرگونه نسبتی را با هر چیزی باید از او سلب کرد تا بتوان وی را مطلق خواند. اگر نه چنین کنیم، خدا را از خدائی ساقط می‌کنیم و آنچه را که به‌نام خدا می‌شناسیم با غیر او مشتبه و مختلط می‌سازیم.

خدا را به چنین صورتی پذیرفتن و او را مبرا از صعود و نزول و هبوط و حلول و قرب و بعد و نسبت و جهت و اشاره و زمان و مکان دانستن، مبدأ عقاید اهل بهاست، و در اصطلاح آنان به "علوّ ارتفاع" و "سموّ امتناع" و "ملیک رفعت" و "مکمن قدس" و "مقرّ استقلال" و "مقعد جلال" و امثال آنها تعبیر شده‌است. و سراسر آثار جمال ابهی سرشار از بیان این مطلب به اقسام عناوین و انواع تعابیر است و چندان در آثار مبارکه این امر بدیع تکرار شده و در باره آن تأکید رفته‌است که باید گفت که توجّه به این حقیقت به منزله اصل اصیل اعتقاد به امر بهائی است و هیچ تکلیفی برای اهل بهاء مهمتر از فهم این نکته دقیقه نیست و پذیرفتن آن به دل و جان و از صمیم وجدان شرط اوّل اجابت دعوت حضرت بهاءالله است.

اینک چند آیه از آثار قلم اعلی را در این باره مذکور می‌داریم تا نمونه‌ای از صدها آیات دیگر باشد. و آرزومندیم که خوانندگان اهتمام کنند و همه این آیات را در متون صور و الواح و با حفظ ارتباط آنها به سوابق و لواحق کلام، بخوانند، تا معانی دقیقه را تا آنجا که در حدود طاقت بشر باشد به تمام و کمال دریابند.

قوله تعالی:

"غیب هوّیه و ذات احدیه مقدّس از ظهور و بروز و صعود و نزول و دخول و خروج بوده." (کتاب

و قوله تعالى:

"میان او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد و جهت و اشاره بهیچوجه ممکن نه، زیرا که جمیع من فی السموات و الارض به کلمه امر او موجود شدند و به اراده او که نفس مشیت است از عدم و نیستی بحث بات به عرصه شهود و هستی قدم گذاشتند" (کتاب ایقان، ص ۷۳ _ ۷۴)

و قوله تعالى:

"لم یکن بینه و بین خلقه لا من نسبة و لا من ربط و لا من جهة و اشاره و دلالة" (لوح سلمان. ص ۱۴۴ مجموعه الواح مصر) مفاد آیه کریمه به فارسی چنین است: در میان او و خلق او نه نسبتی است. نه جهتی، نه اشاره‌ای. نه دلالتی.

و قوله تعالى:

"حقّ فرداً واحداً در مقرّ خود که مقدّس از زمان و مکان و ذکر و بیان و اشاره و وصف و تعریف و علوّ و دنوّ بوده مستقرّ. و لایعلم ذلک الاّ هو و من عنده علم الکتاب. لا اله الاّ هو العزیز الوهاب" (کتاب مبین، ص ۷۶، از یکی از الواح مبارکه که قلم اعلی آن را در لوح سلطان ایران تجدید ذکر نموده‌است).

و قوله تعالى:

"متوحداً منفرداً بر مقرّ خود که مقدّس از مکان و زمان و ذکر و اشاره و دلالة و وصف و علوّ و دنوّ بوده مستقرّ، و لا یعلم ذلک الاّ کلّ ذی فطن بصیر" (مانده آسمانی، ج ۷، ص ۸).

و قوله تعالى:

"لم یزل به علوّ تقدیس و تنزیه در مکن ذات مقدّس خود بوده و لایزال به سموّ تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود" (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۳۱۰).

و قوله تعالى:

"مبادا در این بیانات رانحه حلول و یا تنزلات عوالم حقّ در مراتب خلق رود و بر آن جناب شبهه شود، زیرا که حقّ بذاته مقدّس است از صعود و نزول، و از دخول و خروج". (هفت وادی، آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۱۴).

و قوله تعالى:

"فاعلم بانّ الله تبارک و تعالی لن یظهر بکینونته و لا بذاتیته. لم یزل کان مکنوناً فی قدم ذاته و مخزوناً فی سرمدیة کینونته". (جواهر الاسرار، آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۴۰) مفاد آیات کریمه به زبان فارسی

چنین است: بدان که خدای تبارک و تعالی هرگز به کینونت و ذاتیت خود ظهور نخواهد یافت و از آغازی که برای آن آغازی نیست در قدم ذات خود و سرمدیت کینونت خود پوشیده و پنهان بوده است. و قوله تعالی:

"حقّ جلّ و عزّ را به احدی نسبت و ربط و مشابَهت و مشاکلت نه" (از لوح سراج منقول در مانده آسمانی، ج ۲، ص ۷) و قوله تعالی:

"منزّه است ذات مقدّس او از هر جوهر مجردی" (از صفحه ۶۳۴ مجموعه خطّی منقول از نسخه ماشین شده مجموعه مستخرجات آیات راجع به الوهیت، تدوین لجنه تجزیه و استخراج آیات، ص ۲۷) (۲). و قوله تعالی:

"لم تزل یا الهی کنت فی علوّ القدرة و القوّة و الجلال، و لا تزال تكوننّ فی سموّ الرّفعة و العزّة و الاجلال" (از صفحه ۲۰۶ مجموعه خطّی شماره ۱۸ منقول از صفحه ۹۲ نسخه ماشینی مجموعه مستخرجات آیات راجع به الوهیت. تدوین لجنه تجزیه و استخراج آیات). مفاد آیات بیتات به فارسی چنین است: ای خدای من، از آغاز بی آغاز در علوّ قدرت و قوّت و جلال بوده ای و تا پایان بی پایان در سموّ رفعت و عزّت و جلال خواهی بود. و قوله تعالی:

"لم یزل حقّ جلّ ذکره مقدّس از ظهور و بروز بوده و خواهد بود، غیب لایعرف و مستور لایدرك و باطن لا یظهر و کنز لایبرز و سرّ لایشهد" (صفحه ۲۱۶۹ ۶۰۶ از سواد عکسی مجموعه موجوده در محفظه آثار، نقل از صفحه ۹۴ نسخه ماشین شده مجموعه مستخرجات آیات در باره الوهیت، تدوین لجنه تجزیه و استخراج آیات). مفاد قسمت اخیر بیان مبارک به فارسی چنین است: پنهانی است که شناخته نمی شود، پوشیده ای است که به ادراک نمی گنجد. باطنی است که به ظهور نمی رسد. گنجی است که پیدا نمی آید، رازی است که آشکار نمی گردد. و قوله تعالی:

"تعالی تعالی من ان ینحلّ بشیء او یحدّ بحدّ او یقترن بما فی الابداع. لم یزل کان مقدّساً عن دونه و منزهاً عما سویه" (لوح بسیط الحقیقه، مجموعه اقتدارات، ص ۲۰۸). مفاد آیات کریمه به فارسی چنین است: فراتر از آن است که در چیزی انحلال یابد یا به حدّی محدود گردد، یا بدانچه در سراسر آفرینش

است نزدیکی جوید. از آغازی که آن را آغازی نیست، از دون خود مقدّس و از ماسوای خود منزّه بوده است.

اگر چه در این تألیف بنا را بر آن گذاشته ایم که اغلب شواهد را در اکثر موارد از آثار جمال ابهی نقل کنیم و در تبیین آنها از آثار حضرت عبدالبهاء مستفید شویم لکن بی مناسبت نیست که در این مقام تنها به ذکر یک نمونه از آیات حضرت باب اعظم در تأیید این مقصود مبادرت ورزیم.

قوله تعالی:

"ساذج کلام و جوهر مرام آنکه شبهه ای نبوده و نیست که خداوند لم یزل به استقلال و استجلال ذات مقدّس خود بوده و لایزال به استرفاع استمناع کنه مقدّس خود خواهد بود" (دلائل سبعه. از آثار مبارکه ربّ اعلی، منقول در رساله ایام تسعه ص ۴۱ _ ۴۲).

و هرکه خواهد نظایر این آیات بیّنات را تقریباً در جمیع کتب و رسائل و توقیعات ربّ اعلی تواند یافت.

از اقوال مبارکه حضرت عبدالبهاء در تبیین و تشریح آیات نازله از قلم اعلی به ذکر دو نمونه در این باب اکتفاء می شود.

از جمله:

"حقیقت ربوبیت را تنزّل در مقامات و مراتب عین نقص و منافی کمال و ممتنع و محال. همواره در علو تقدیس و تنزیه بوده و هست" (مفاوضات عبدالبهاء فقره "کز" ص ۸۶. چاپ لندن)

و از جمله:

"حقیقت الوهیت در نهایت تنزیه و تقدیس است. از برای حقیقت الوهیت نزول و صعودی نیست. تنزّل حقّ در عالم خلق مستحیل است. چرا که ... مناسبتی در بین غنای مطلق و فقر بحث و قدیم و حادث و قدرت محض و عجز صرف نیست" (خطابات عبدالبهاء، ج ۱، ص ۹۰ _ ۹۱).

و این استدلال که مبین آیات الهیه فرموده مستفاد از خود آیات بوده است. و در توضیح مطلبی آمده که به اجمال در آثار مظهر ظهور در موارد بسیار بدان التفات رفته است. مفاد این استدلال اینست که خدا قدیم و عالم حادث است. خدا خالق و عالم مخلوق است. خدا قدرت محض و عالم عجز صرف است. یعنی در بین خدا و جهان غایت مابینت وجود دارد. پس یکی از این دو یعنی آنکه در حیث حدوث و فقر و عجز واقع است، و ناچار همه نقائص را که ناشی از مخلوق بودن اوست داراست، چگونه می تواند به دیگری راه جوید، یا با او پیوستگی یابد، یا بدو نزدیک شود؟ در نتیجه باید گفت که اگر در آثار انبیاء و حکماء و عرفاء از نزدیک شدن به خدا و راه جستن بدو و روی آوردن به سوی او سخن

رفته است باید به معانی حقیقی آنها توجّه داشت و چگونگی این قرب و بعد را دریافت. در همین تألیف به جای خود از این معنی بر طبق تعالیم قلم اعلی سخن به میان خواهد آمد. صفات و اسماء را از خدا سلب می‌کنیم.

ما بر آنیم که صفاتی به خدا نمی‌توان نسبت داد، او را به اسمانی نمی‌توان نامید. نعوتی را در شأن او نمی‌توان دانست و با ذکر این صفات و اسماء و نعوت خدا را نمی‌توان ستود. **قوله تعالی:**

"اشهد أنّك كنت مقدساً عن الصفات و منزهاً عن الاسماء لا اله الا انت العلى الاعلى" (صلوة کبیر، ادعیه محبوب، ص ۷۶) مفاد بیان مبارک به فارسی چنین است: شهادت می‌دهم به اینکه تو از صفات مقدّسی و از اسماء منزّهی و جز تو خدائی نیست. **و قوله تعالی:**

"ثبت بالبرهان أنّه لا یوصف بالاولیاء" (مجموعه اقتدارات، ص ۶۲ _ ۶۳) مفاد آیه کریمه به فارسی چنین است: به برهان ثابت شد که خدا را به اوصافی نمی‌توان وصف کرد. **و قوله تعالی:**

"لا یوصف به وصف در نیاید" (از لوح امین، صفحات ۱۳۳ _ ۱۳۴ مجموعه شماره ۴ لجنه استنساخ آیات، نقل از ص ۷۷ نسخه ماشین شده آیات مستخرجه در باره الوهیت، تدوین لجنه استخراج آیات) **و قوله تعالی:**

"أین مقام الاسماء و المحضر الذی خجل التسبیح من ان ینسب الی ساحته و یستحیی التنزیه ان یقع فی مقام اشارته. تعالی تعالی عما ذکره الذاکرون و وصفه الواصفون" (صفحات ۲۳۴ _ ۲۳۵ کتاب شماره یک لجنه استنساخ آیات به نقل از ص ۶۹ نسخه ماشین شده مجموعه آیات راجع به الوهیت، تدوین لجنه استخراج آیات). مفاد آیات کریمه به فارسی چنین است: اسماء کجا می‌تواند به محضری فرا رسد که تسبیح شرم دارد از اینکه به ساحت او منسوب گردد و تنزیه حیا می‌کند از اینکه در مقام اشارت به سوی او واقع شود. فراتر از آن است که بتوان به ذکر او یا به وصف او پرداخت.

مرکز میثاق در تبیین همین آیات فرموده است:

"حقیقة الذات القدیمة من حیث هی هی مقدّسة عن کلّ نعت و ثناء و منزّهة عن کلّ مدح و بیان و وصف و تبیان" (از یکی از الواح حضرت عبدالبهاء که قسمتی از آن اختصاص به تنزیه ذات حق دارد. این جمله را در ضمن تمام آن شرح وافی در صفحات ۱۳۳ _ ۱۳۶ مکاتیب عبدالبهاء، جلد اول می‌توان یافت).

و در جای دیگر:

"فلیس له عنوان علی الاطلاق و لانت عند اهل الاشراق" خلاصه بیان مبارک به فارسی چنین است:
اهل اشراق بر آنند که مطلقاً هیچگونه عنوانی و صفتی برای خدا وجود ندارد.

و در جای دیگر:

"حقّ منقطع وجدانی است که به هیچ تعبیر نیاید، چه که مقدّس از جمیع اوصاف و نعوت است، نه نامی
نه نشانی". (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۴۰ - ۱۴۱)

چرا نمیتوان صفاتی به خدا نسبت داد؟ زیرا که هر صفتی حاکی از معنی مختصّ و محدود و معینی
است و اتّصاف خدا به هریک از این صفات مستلزم اینست که حقیقت او محدود به حدود همان معنی
مخصوص باشد و از این راه تناهی در ذات او لازم آید. و چون این صفات متعدّد است و خدا به هریک
از آنها از لحاظی و جنبه‌ای اتّصاف می‌جوید. از اینجا لازم می‌آید که خدا منقسم به لحاظها و نسبت‌ها و
جنبه‌های مختلف باشد. و بدین ترتیب کثرت بدو راه یابد، و دیگر نتوان او را به احدیّت شناخت، یا
اجزاء برای او پدید آید و احتیاج او به اجزاء مانع از این شود که او را بتوان غنی مطلق دانست.
حضرت عبدالبهاء در لزوم سلب انقسام از خدا چنین می‌فرماید:

"آن حقیقت ربانیّه تقسیم قبول ننماید. زیرا تقسیم و تعدّد از خصائص خلق است که ممکن الوجود است.
نه از عوارض طارئه بر واجب‌الوجود". (مفاوضات عبدالبهاء فقره "کز" ص ۸۶)

اندکی توجّه معلوم می‌دارد که صفاتی که به خدا نسبت می‌دهیم و او را به مناسبت این صفات به اسمانی
می‌نامیم همگی به یک معنی است، و آن معنی اینست که او را صفاتی نیست. یا به تعبیر دیگر صفات
او عین ذات اوست، اگر جز این گفته شود، به اصطلاح حکماء که در آثار حضرت عبدالبهاء تأیید
شده‌است، تعدّد قدمات لازم می‌آید. یعنی ناچار همه صفاتی را که جز ذات خدا پنداشته و بوی منسوب
داشته‌ایم باید مانند ذات خدا قدیم بانگاریم و به همین سبب گرفتار شرک شویم. بر طبق تبیین حضرت
عبدالبهاء:

"اسماء و صفات ذات الهیّه عین ذات است و ذات منزّه از ادراکات. و اگر عین ذات نبود تعدّد قدمات
لازم آید و مابه الامتیاز بین ذات و صفات نیز متحقّق و قدیم لازم آید. لهذا تسلسل قدمات نامتناهی گردد
و این واضح البطلان است". (مفاوضات عبدالبهاء فقره "لز" ص ۱۱۲).

برای اینکه به تفصیل بیشتری در این باب بتوان دست یافت باید به سائر آثار آن حضرت رجوع کرد.
(از جمله به تفسیر حدیث "كنت كنزاً مخفياً..." مکاتیب عبدالبهاء ج ۲، ص ۶، به بعد).

پس برای حفظ توحید باید قائل به وحدت صفات خدا باشیم و صفات او را عین ذات بگیریم. و این بدان معنی خواهد بود که هرچیزی را که غیر ذات خدا باشد از او سلب کنیم. حتی اگر صفات ثبوتیه نیز برای خدا مذکور داریم باید به معنی سلب صفاتی از ذات او باشد. و این همان صفاتی است که در خلق خدا می‌بینیم و آنها را دلیل بر نقص عالم خلق نسبت به عالم حق می‌شماریم. مثلاً اگر خدای را دانا یا توانا بنامیم بدین معنی باشد که از ذات او باید صفاتی مانند ناتوانی و نادانی را سلب کرد. نه اینکه دانایی و توانایی را به معنی ایجابی مانند اموری که می‌توان به خود گرفت و در خود داشت به وی منسوب ساخت. و از این راه یگانگی را از او دور گردانید.

قوله تعالی:

"لم یزل از صفات خلق غنی بوده و خواهد بود." (هفت وادی، آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۱۳).

و بر طبق تبیین حضرت عبدالبهاء:

"ما از برای حقیقت الوهیت اسماء و صفاتی بیان کنیم و به بصر و سمع و قدرت و حیات و علم ستایش نماییم. اثبات این اسماء و صفات نه به جهت اثبات کمالات حق است، بلکه به جهت نفی نقائص است. چون در عالم امکان نظر کنیم مشاهده نماییم که جهل نقص است و علم کمال. لهذا گوئیم که ذات مقدس الهیه علیم است. و عجز نقص است و قدرت کمال. گوئیم که ذات مقدس الهیه قادر است. نه این است که علم و بصر و سمع و قدرت و حیات او را کما هی ادراک توانیم. زیرا آن فوق ادراک ماست." (مفاوضات عبدالبهاء، فقره "لز" ص ۱۱۲).

وانگهی، چون اسماء و صفات را باید مخلوق خدا و ناشی از امر او بدانیم. نمی‌توانیم مناسب شأن او بشماریم. بدین بیان، که چون ذات خدا است که خالق است و خالق یکی بیشتر نیست، اگر اسماء و صفات خدا غیر از ذات او باشد، ناچار مخلوق اوست و آنچه مخلوق است چگونه می‌تواند در شأن خالق باشد. یا بر وی حمل شود. یا با او همراه گردد؟ پس جز اینکه صفات را از آفریدگار دور سازیم و در حدّ خلق نگاه داریم چاره‌ای نیست.

قوله تعالی:

"کلّ الاسماء یبعث بقوله و کلّ الصّفات یظهر بامره ان انتم تعلمون." (صفحات ۹۸ _ ۹۹ به نقل از مجموعه مستخرجات آیات در باره الوهیت. تدوین لجنة تجزیه و استخراج آیات) مفاد آیه کریمه به زبان فارسی چنین است: همه اسماء به قول او مبعوث می‌شود و همه صفات به امر او ظاهر می‌گردد، اگر شما بدانید.

و قوله تعالی:

"حمد محبوبی را لایق و سزااست که لم یزل مقدّس از وصف ممکنات بوده و لایزال متعالی از نعت موجودات خواهد بود. چه نعت و وصف جمیع من فی الارضین و السّموات به امر او مخلوق و منجّلد و ما خلق بامرہ کیف یلیق لجنابہ و یرتقی الی حضرته؟ دون او لایق او نہ و ماسوای او قابل او نہ ... (ص ۱۹ مجموعه خطی استانبول به نقل از مجموعه مستخرجات آیات در بارہ الوہیت، تدوین لجنہ تجزیہ و استخراج آیات).

و قوله تعالی:

"لم ادر یا الہی بایّ ذکر اذکرک و بایّ وصف اصفک و بایّ ثناء اثّیک. لو اصفک بالاسماء اری أنّ ملکوتها خلق بحرکة اصبعک و ترتعد فرانصہ من خشیتک و لو اثّیک بالصّفات اشاهد أنّها خلّک و فی قبضتک و لا ینبغی لمظاهرها ان تقوم تلقاء باب مدین ظهورک، و کیف المقام الذی فیہ استویت علی عرش عظمتک و عزّتک یا مالک الاسماء و فاطر السّماء. کلّ ما ترّین بقمیص الالفاظ أنّه خلق فی مملکتک و ذوّت بارادتک و لا ینبغی لحضرتک و لایلیق لجنابک". (آثار قلم اعلی. ج ۲ ص ۱۲۲)

خلاصه مفاد آیات کریمه منقولہ از این مناجات به فارسی این است: خدایا، نمی‌دانم ترا به چه ذکر ی یاد کنم یا به کدام صفت بستانیم یا چگونه ثنا گویم. اگر ترا به اسماء یاد کنم، می‌بینم که جمله آنها آفریده تو و خائف از هیبت تست. و اگر به صفات بستانیم، می‌بینم که جمیع آنها ساخته تو و در قبضه قدرت تست. مظاهر صفات را یارای آن نیست که به‌باب مدینه ظهورت نزدیک شوند تاچہ رسد به‌اینکه به‌عرش عظمت که مقرّ استوای تست راه جویند. سوگند به عزّت تو یاد می‌کنم که هر چیزی که بتوان جامه لفظ بدان پوشانید آفریده تست و از همین رو شایسته درگاه تو نیست.

کسانیکہ با معارف بهائی آشنا باشند می‌دانند کہ بر طبق معتقدات اهل بهاء جهان هستی از حیث زمان بی‌آغاز و بی‌پایان است. "تا خدا بوده‌است بوده عباد" (۳) بنابراین نمی‌توان گفت کہ زمانی خدا بوده و خلقی نداشته‌است. اگر گفته شود کہ خدا اشیاء را از عدم به وجود آورده‌است، منظور از آن عدم مطلق نیست، بلکه عدم اضافی است. البتّہ ما در این مقام بر آن نیستیم کہ این مطلب را عنوان کنیم و در اثبات صحّت آن اقامه دلیل و برهان نماییم، زیرا کہ این بحث را از موضوع خود خارج می‌دانیم. (برای ورود در این بحث به عنوان نمونه رجوع شود به مفاوضات عبدالبهاء فقرہ "لز" ص ۱۳۶).

اما آنچه از این مطلب مناسبت با این مقام دارد این است کہ در کلمات اولیای اسلام آمده‌است کہ : "کان اللہ و لم یکن معہ من شیء" (۴) و مفاد این قول شریف به فارسی این است کہ روزگاری خدا بوده و خلقی نداشته‌است. قلم اعلیٰ بر اهل عرفان منّت گذاشته و در تفسیر این کلام فرموده‌است کہ سلب اشیاء را از ساحت خدا به قید زمان نمی‌توان محدود ساخت. یعنی در تفسیر آن باید گفت کہ خدا

بوده و هست و خواهد بود بی آنکه چیزی با او باشد. هیچ شیئی و امری و صفتی و اسمی با ذات او مقارن نیست. و او بوده و هست و خواهد بود بی آنکه با اوصاف و شئون و اسمائی که غیر از ذات او و زائد بر ذات اوست همراه باشد، یا به عبارت دیگر، مفاد این کلام حاکی از لزوم سلب اوصاف و نعوت و اسماء و هر چیزی که بتوان نام شیء بر آن اطلاق کرد، از خدای تعالی است.

قوله تعالی:

"نشهد ان لا اله الا هو. لم یزل کان و لم یکن معه من شیء و لایزال یکون بمثل ما قد کان" (از لوح سلطان ایران، کتاب مبین، ص ۷۰) مفاد آیه کریمه به فارسی چنین است: شهادت می‌دهیم بر اینکه خدائی جزاونیست. از آغاز بی‌آغاز بوده است و بی آنکه چیزی با او باشد و تا پایان بی‌پایان، چنانکه بوده است، خواهد بود.

و قوله تعالی:

"بدان که لم یزل خلق بوده و لایزال خواهد بود. لا لاوَّله بدایة و لا لاخره نهاییه. اسم الخالق بنفسه یطلب المخلوق و كذلك اسم الرب یقتضی المربوب. و اینکه در کلمات قبل ذکر شده که کان الهأ و لا مألوه و ربأ و لا مربوب. و امثال ذلک معنی آن در جمیع احیان محقق و این همان کلمه‌ای است که می‌فرماید: کان الله و لم یکن معه من شیء و یکون بمثل ما قد کان. و هر ذی بصری شهادت می‌دهد که الان رب موجود و مربوب مفقود. یعنی آن ساحت مقدس است از ماسوی و آنچه در رتبه ممکن ذکر می‌شود محدود است به حدودات امکائیّه و حق مقدس از آن. لم یزل بوده و نبوده با او احدی. نه اسم نه رسم نه وصف. و لایزال خواهد بود مقدس از کلّ ما سوبه". (مجموعه اقتدارات، ص ۷۲ _ ۷۳) مفاد آیات عربی به فارسی چنین تواند بود: آغاز خلق را آغازی نیست و پایان آن را پایانی نه. اسم خالق خود خواستار مخلوق است و اسم ربّ اقتضاء می‌کند که او را مربوبی باشد.

مبین آیات در توضیح این حقیقت مقالی آورده و در بدو آن مقال ذکر مثال را در آنچه مربوط به خدای متعال باشد ناروا شمرده است. ولیکن برای اینکه این معنی دقیق را به اذهان افراد بشر که در قید عالم امکانش نزدیک سازد خود را به تشبیه و تمثیل مجبور دیده و معذور خوانده و آنگاه بیانی فرموده است که مفاد آن این است:

"جميع خطوط و سطوح و اشكال در نقطه پنهان شده است بی آنکه نقطه را تعینی باشد یا اعداد را لایتناهی در احد فرو پیچیده است بی آنکه در خود آن تعددی بتوان یافت. به همین ترتیب همه صفات و اسماء در خدای تعالی، بی آنکه جدا از یکدیگر یا جدا از ذات او باشد و وحدت او را از میان ببرد، پنهان است و چون عالم خلق از او صادر شود این اسماء و صفات پیدا می‌آید و به کائنات تعلّق می‌گیرد

تا آیاتی از صنع خدا باشد و دلالت بر وجود او نماید". (تفسیر حدیث "كنت كنزاً مخفياً..." "مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۶ _ ۷). توضیح آنکه "احد" را به فارسی یک می‌گویند ولی چون "واحد" را نیز با همین لفظ می‌رسانند، و "واحد" با "احد" در اصطلاح حکماء تفاوت دارد. از ترجمه لفظ احد به یک خودداری شد.

خدایه ادراک‌در نمی‌آید.

قصور انسان از وصول به ذات خدا.

از دیده‌ها پنهانست، خرد را به وی راهی نیست، او را چنانکه خود اوست نمی‌توان شناخت. یادی از او به دل نمی‌توان راه داد، نامی از او به زبان نمی‌توان آورد، پس اگر اولیای او ما را به دیدار او وعده داده‌اند یا به تدبیر در او فراخوانده‌اند، یا شناختن او را اساس ایمان شمرده‌اند، یا ذکر او را آرام دل و جان نامیده‌اند و نام او را ورد زبان ساخته‌اند، باید دید این سخنان را به چه معنی آورده و از تأکید در باره آنها چه قصدی داشته‌اند.

شرح این مطلب به جای خود خواهد آمد. آنچه باید گفت همین است که نه تنها عامه مردم بلکه خواص اولیای حق از معرفت او قاصرند و هرچه در این راه بی‌پایان بیشتر گام بر می‌دارند بر حیرت می‌افزایند. از این رو معرفت حق را برتر از قدرت خلق می‌بینند و بر کسانی که خود را به شناخت خدا توانا می‌بینند طعنه می‌زنند و همین ادعا را دلیل بر ناتوانی و بی‌مایگی آنان می‌گیرند و یا لااقل از جسارتشان به تعجب در می‌آیند. و چون عرفان او را میسر نشمارند ذکر و وصف او را نیز روا نمی‌دارند. در ادراک او فرو می‌مانند و ثنای او را ترک ثنا می‌خوانند.

جمله ادراکات بر خرهای لنگ

حق سوار باد پران چون خدنگ

خود ثنا گفتن ز من ترک ثنائست

کان دلیل هستی و هستی خطاست

در آثار قلم اعلی در این باره تأکیدی بسزا رفته‌است تا آنجا که اگر بگوئیم هیچ کتابی یا سوره‌ای یا لوحی خالی از ذکر این معنی یا بعضی از لوازم و نتایج آن نیست، نباید حمل بر اغراق شود. جمال ابهی نه تنها خود با تقریر این معنی و اصرار در باره آن بر لوح و قلم منت گذاشته، بلکه از آثار گذشتگان نیز بارها در تأیید این حقیقت شاهد آورده و صدق این قول را بر طبق آراء و عقاید سایر ملل و نحل و اقوام و ادیان اثبات فرموده‌است، چنانکه نقل روایاتی از این قبیل در این آیات مبارکه قلیل نیست:

"لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر" "و لا یحیطون بشیء من علمه" "یحذركم الله نفسه" "ما عرفناک حق معرفتک" "السبیل مسدود و الطلب مردود".

اما آیاتی از آثار قلم اعلی که در آنها به تصریح یا به تلویح خدا را لایدرک و لایعرف و لایذکر و لایوصف نامیده‌اند به حدی است که استشهاد به جمله آنها میسر نیست و ناگزیر در اینجا به ذکر چند نمونه اکتفاء می‌شود تا معلوم گردد که آنچه گفته شد مطابق آثار مبارکه و مستفاد از آیات الهیه است. قوله تعالی:

"متعالی است از وصف هر واصفی و ادراک هر مدرکی. لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال به کینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود. لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر". (کتاب ایقان، ص ۷۳) مفاد آیه منقوله از "قرآن مجید" در ختام کلام به فارسی این است: دیدگان او را در نمی‌یابند و او دیدگان را در می‌یابد و قوله تعالی:

"فسبحان الله من ان یعرف بعرفان احدٍ او ان یرجع الیه امثال نفس". (لوح سلمان، مجموعه چاپ مصر، ص ۱۴۴) مفاد آیه مبارکه به فارسی این است: خدا بزرگتر از آن است که به عرفان احدی شناخته شود یا امثالی که کسی می‌آورد به سوی او باز گردد.

و قوله تعالی:

"احدی به سموات ذکرش کما هو ینبغی ارتقاء نجسته و نفسی به معارج وصفش علی ما هو علیه عروج ننموده ... چه مقدار مرتفع است شئونات قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از اول لا اول الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر خواهد بود. هیاکل اسماء لب تشنه دروادی طلب سرگردان و مظاهر صفات در طور تقدیس "ربّ ارنی" برلسان. (مجموعه چاپ مصر، ص ۳۰۷).

و قوله تعالی:

"اگر جمیع صاحبان عقول و افنده اراده معرفت پست‌ترین خلق او را، علی ما هو علیه نمایند، جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند. تا چه رسد به معرفت آن آفتاب عزّ حقیقت و آن ذات غیب لایدرک ... متعارجان سماء قرب عرفانش جز به سرمنزل حیرت نرسیده‌اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جز به وادی عجز و حسرت قدم نگذارده‌اند ... اگر بگویم به بصر درآئی، بصر خود را نبیند چگونه ترا ببیند؟ و اگر بگویم به قلب ادراک شوی، قلب عارف به مقامات تجلی در خود نشده، چگونه ترا عارف شود ... اگرچه لم یزل ابواب فضل و وصل و لقای بر وجه ممکنات مفتوح و تجلیات انوار جمال بی مثال بر عرش ظهور، از مشهود و مفقود مستوی، مع ظهور این فضل اعظم و عنایت اتم اقوم شهادت مدهم که ساحت جلال قدست از عرفان غیر مقدّس بوده و بساط جلال انست از ادراک ماسوی منزّه

خواهد بود ... چه قدر از هیاکل عزّ احدیه که در بیدای هجر و فراق جان باختند و چه مقدار از ارواح قدس صمدیه که در صحرای شهود مبهوت گشته. بسا عشاق با کمال طلب و اشتیاق از شعله ملتهبه نار فراق محترق شده و چه بسیار از احرار که به رجای وصال جان داده‌اند. نه ناله و حنین عاشقین به ساحت قدس رسد و نه صیحه و ندبه قاصدین و مشتاقین به مقام قربت درآید". (مجموعه چاپ مصر، ص ۳۰۷)

و قوله تعالی:

"چه قدر غنی و مستغنی بوده ذات منزّهش از عرفان ممکنات و چه مقدار عالی و متعالی خواهد بود از ذکر سگان ارضین و سموات". (مجموعه چاپ مصر، ص ۳۰۹ و ۳۱۱).

و قوله تعالی:

"قل لن يعرف فضل الله على ما هو عليه و كيف نفسه المهيمن القيوم". (سوره هیکل، کتاب مبین، ص ۱۸) مفاد آیه کریمه به فارسی چنین است: بگو فضل خدا را چنانکه هست نمیتوان شناخت تا چه رسد به نفس مهيمن و قيوم او.

و قوله تعالی:

"من ادعى عرفان ذاته هو من اجهل الناس يكذبه كلّ الذّرات و يشهد بهذا لسانی الصادق الامين". (سوره هیکل، کتاب مبین، ص ۲۶) مفاد آیه کریمه به فارسی چنین است: هرکه ادعای عرفان ذات او را نماید از جاهل‌ترین مردمان است. همه ذرات عالم او را تکذیب می‌کنند و لسان صادق امین من گواه این معنی است.

و قوله تعالی:

"تعالى الرحمن من ان يرتقى الى ادراك كنه افئدة اهل العرفان او يصعد الى معرفة ذاته ادراك من في الاكوان. هو المقدّس عن عرفان دونه و المنزّه عن ادراك ما سواه. أنّه كان في ازل الازال عن العالمين غنياً". (لوح سلطان، کتاب مبین، ص ۷۰) مفاد بیان مبارک به فارسی چنین است: خدا برتر از آن است که افئده اهل عرفان به ادراک کنه او ارتقاء جوید یا ادراک جهانیان به معرفت ذات او فرا رسد. از عرفان غیر خود مقدّس است. از ادراک ماسوای خود منزّه است و از آغاز بی‌آغاز از هر آنچه در جهان است بی‌نیاز است.

و قوله تعالی:

"نشناخته او را احدی و به کنه او راه نیافته نفسی. كلّ عرفاء در وادی معرفتش سرگردان و كلّ اولياء در ادراک ذاتش حیران. منزّه است از ادراک هر مدرکی و متعالی است از عرفان هر عارفی. السبيل

مسدود و الطّلب مردود. دلیله آیاته و وجوده اثباته. این است که عاشقان روی جانان گفته‌اند: یا من دلّ علی ذاته بذاته و تنزّه عن مجانسة مخلوقاته. عدم صرف کجا تواند در میدان قدم اسب دواند و سایه فانی کجا به خورشید باقی رسد؟". (هفت وادی، آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۱۱۵).

و قوله تعالی:

"قد اقرّ العارفون بالعجز عن الورد علی میادین قدس عرفانه و اعترف المخلصون بالتّقصیر عن الارتقاء الی سماء ذکره و ثنائه. و أنّه لهوالمهیمن علی کلّ شیء و أنّه لهوالعزیز الکریم". (لوح حجّ شیراز، رحیق مختوم، ج ۲، ص ۸۲۹ _ ۸۳۰) مفاد آیاد کریمه به فارسی چنین است: عارفان اقرار کرده‌اند که از ورود به میادین قدس عرفان او ناتوانند و مخلصان معترف شده‌اند که از فرا رفتن به آسمان ذکر و ثنای او در مانده‌اند. اوست مهیمن بر هر چیز و اوست عزیز و کریم.

و قوله تعالی:

"ثمّ اعلم بأنّ مادونه لن یبلغ الیه و ما سواه معدوم لدیه و أنّه لهو المقتدر العزیز المحبوب ... و لن یقترن بعرفان خلقه ان انتم تعرفون". (از مجموعه الواح نسخه خطی صفحات ۹۸ _ ۹۹ به نقل در مجموعه مستخرجات آیات در باره الوهیت، تدوین لجنه استخراج آیات). مفاد آیات کریمه به فارسی: پس بدان که مادون او به وی نخواهد رسید و ماسوای او در نزد او معدوم است و اوست مقتدر و عزیز و محبوب ... و هرگز با عرفان خلق خود مقرون نخواهد شد.

و قوله تعالی:

"قرار نفرمودی برای احدی طریقی برای معرفت خود جز عجز بحت و مقرّر نداشتی برای نفسی مفرّی جز نیستی بات. الهی قصرت الالسن عن بلوغ ثنائک و عجزت العقول عن ادراک کنه جمالک". (صفحات ۲۷۹ _ ۲۸۰ کتاب خطی شماره ۱۳ به نقل در صفحه ۳۵ نسخه ماشینی مجموعه مستخرجات آیات در باره الوهیت، تدوین لجنه استخراج آیات)

و قوله تعالی:

"ما للمفقود ان یذکر من اظهر الوجود بکلمة من عنده ... لا یذکر بالانکار. لم یزل کان مقدساً عن ادراک خلقه و منزّها عن عرفان عباده". (لوح اشراقات، مجموعه اشراقات، ص ۶۲ _ ۶۳)

و قوله تعالی:

"قد تحیر کلّ ذی علم فی عرفانک و کلّ ذی حکمة فی ادراک آیات عظمتک علی شأن اعترف الکلّ بالقصور عن العرفان و بالعجز عن الصّعود الی سماء فیها تجلّت شمس من شمس مظاهر علمک و مشارق حکمتک ما لاحد و ذکر هذالمقام الاعلیٰ و المقرّ الاسنی الذی جعلته فوق عرفان خلقک و

شهادت عبادک. لم یزل کان مستوراً عن الادراک و العلوم و مختوماً بختام اسمک القیوم". (آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۱۲۶) مفاد آیات کریمه به فارسی چنین است: هر عالمی در شناسائی تو و هر حکیمی در ادراک آیات بزرگواری تو حیران است، تا آنجا که همه کس به قصور از عرفان اعتراف دارد و خود را از صعود به آسمانی که در آن یکی از شمس مظاهر علم و حکمت در تجلی است، ناتوان می بیند. کس را چه می رسد که به ذکر این مقام اعلی که فوق معرفت خلق و شهادت مردم است پردازد؟ این مقام را پیوسته از علم و ادراک پنهان داشته و مهر اسم قیوم خود را به آن زده ای. و قوله تعالی:

"سبحانک من ان تصعد الی سماء قریک اذکار المقرّبین او ان تصل الی فناء بابک طیور افندة المخلصین". (صلوة کبیر، ادعیه محبوب، ص ۷۶) مفاد آیه کریمه به فارسی چنین است: برتر از آنی که اذکار مقرّبین به آسمان قرب تو فرا رود یا مرغان دلهای مخلصین به آستان درت فرا رسد. و قوله تعالی:

"سبحانک عن ذکرى و ذکر دونى و وصفى و وصف من فى السموات و الارضین". (صلوة وسطی، ادعیه محبوب، ص ۸۲) مفاد آیه کریمه به فارسی چنین است: برتر از آنی که من یا کسی جز من یاد تو کند و هر که در آسمان ها و زمین هاست، ترا بستاند. و قوله تعالی:

"حمد حامدین و ثناء مثنّین محدود است به حدود بشر، و از منظر اکبر تا مقام بشر راهی بی پایان. شؤونات عبد کجا و مقامی که مقدّس از تقدیس و تنزیه است کجا؟ ... از قبل گفته اند: السبیل مسدود و الطریق مردود". (بیان دیگری از یکی از احادیث اسلامی که اصل آن نیز به کرات در الواح و آیات مورد استشهاد است و آن این است: "السبیل مسدود و الطّلب مردود" (۶). و قوله تعالی:

"فی الحقیقة حقّ جلّ جلاله و عمّ نواله را ثنا و ذکر گفتن لایق نبوده و نیست. چه که راه آن خلوت مسدود است و طریق آن سرّ و سرّ سرّ ممنوع. انجمن شهود کجا و خلوتخانه غیب کجا؟ کو طریق و کو راه؟ از قلم ذکر قدم نمودن مثل ذکر نمله است حضرت مقصود را، و از لسان محبوب امکان را ثنا گفتن به مثابه دلالت ذره است خورشید را، یا قطره است بحر را ... هم تو دانی که غیب از وصف اهل شهود مقدّس و منزّه و مبرّاست. و چون نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر این فقره واضح و مبرهن شد، چاره جز تولّای به اولیای او نبوده و نیست". (از لوح آقا میرزا آقا افغان، صفحه ۳۸۵ سواد عکسی

متعلق به محفظه آثار به نقل لجنه استخراج آیات در صفحه ۹۲ نسخه ماشینی مجموعه مستخرجات آیات راجع به الوهیت).

و قوله تعالی:

"حمد موجودات به او نرسد و شکر ممکنات به ساحت اقدسش راه نیابد. بیچون به چند و چون معروف نگردد. عرفان از وصفش عاجز و اهل دانش و بینش به تقصیر معترف ...". (صفحه ۱۸۷ کتاب خطی شماره ۸ به نقل لجنه استخراج آیات در صفحه ۹۲ نسخه ماشینی شده مجموعه مستخرجات در باره الوهیت).

دلایل قصور ادراک

اگرچه این مطلب، یعنی ناتوانی انسان از شناخت یزدان، در نزد اهل عرفان احتیاج به دلیل و برهان ندارد، حضرت عبدالبهاء در ایضاح آن قائل به تفصیل شده و اقامه دلایل فرموده و قرآن و شواهد آورده‌اند که جمله آنها را به خوش‌ترین بیان در خطابات و مکاتیب و مفاوضات آن حضرت می‌توان یافت. و در این مقام رؤس مطالب این آثار فهرستوار ذکر می‌شود و در تأیید بعضی از آنها به فقراتی از آثار قلم‌اعلی نیز استشهاد می‌رود:

۱ _ ادراک مستلزم این است که شخصی که ادراک می‌کند بر شینی که ادراک می‌شود احاطه یابد، به عبارت دیگر، چیزی که ادراک آن منظور ماست در ظرف ذهن ما بگنجد. تا چنین احاطه‌ای بر شیء حاصل نشود، ادراک ما از آن شیء مقدور نیست یا ناقص و نسبی است، یعنی متناسب با طرز ادراک ناقص ما و ظرفیت ذهن محدود ماست.

و چون چنین باشد باید معترف بود که خدا را ادراک نمی‌توان نمود، زیرا که ادراک خدا مستلزم احاطه بر اوست، و احاطه بر خدا ممکن نیست، مگر اینکه تصویری از معنی محدود و ناقصی متناسب با فکر خود حاصل کنیم و نام چنین تصویری را ادراک خدا گذاریم. ناگفته پیداست که معنی محدود و ناقص و نسبی را نمی‌توان منطبق بر ذات خدا و صفات او که عین ذات اوست دانست.

۲ _ خدا را خالق خود می‌دانیم، و خود را مخلوق او می‌شماریم. هر خالق به مخلوق خود علم دارد، و چنین علمی علم فعلی است، یعنی علمی است که موجب احداث معلوم می‌شود، و وجود شیء معلوم فرع چنین علمی است. اما مخلوق خالق خود را نمی‌تواند شناخت، زیرا که مخلوق بودن او بدین معنی است که از خالق خود صادر شده و با همین صدور در میان آن دو جدائی افتاده‌است، و از همین رو راه یافتن مخلوق به خالق ممکن نیست. مگر اینکه مخلوق را امکان ارتقاء به خالق و اتحاد با او حاصل آید، مخلوق به خالق باز گردد، در ذات او فنا شود و جدائی از میان آن دو بر خیزد. و این امر چنانکه

در جای خود گفته خواهد شد، به اعتقاد اهل بهاء جز برای مظاهر امر الهی، آنهم در مقام توحید، میسر نیست. هیچ نقشی نقاش خود را نمی تواند شناخت و هیچ صناع خود راه نمی تواند یافت. قوله تعالی:

"نشناخته است او را هیچ شیء حق شناختن او، و وصف ننموده او را احدی حق وصف او. زیرا که کل آنچه مشهود گشته نیست مگر به حرفی از کلمه امر او که فرا گرفته هویات امکان را ... پس آنچه مخلوق گشته به نغمه ای از نغمات او چگونه متصاعد شود به سوی سموات ازلیت او". (نقل از یکی از مجموعه های خطی صفحات ۶۳۳ _ ۶۳۴ منقول در مجموعه آیات مستخرجه در باره الوهیت، تدوین لجنة استخراج آیات، ص ۲۶).

۳ _ هر شیء که در رتبه مادون باشد از ادراک رتبه مافوق قاصر است، زیرا که رتبه مافوق چون خصائص رتبه مافوق را در خویشتن دارد با این رتبه بیگانه نیست. ولیکن رتبه مادون فاقد خصوصیت رتبه مافوق است. این رتبه را چنانکه در خور اوست نمی توان شناخت. فی المثل حیوان علاوه بر خصائصی که متعلق به حیات حیوانی است حیات نباتی نیز دارد، و احوال و آثاری را که از چنین حیاتی ظاهر می شود از قبیل تغذی و تنفس و امثال آنها در وجود خود می تواند یافت. ولیکن نبات، مادام که در رتبه حیوانی است، به قوه ناطقه راه نمی تواند یافت و آثار آن را که وصول از مقدمات به نتایج و کشف مجهولات از معلومات است نمی تواند شناخت. البته چون در عالم خلق چنین باشد و رتبه پائین تر را ادراک رتبه بالاتر حاصل نشود، در بین خلق و حق به طریق اولی چنین خواهد بود، و ادراک انسان که امر اضافی امکانی است، به خدای واجب مطلق نخواهد رسید.

۴ _ ذات هیچ شیء را نمی توان شناخت، و به همین سبب تعریف هیچ کدام از اشیاء به حدّ تامّ امکان پذیر نیست. از اشیاء فقط صفاتی را که از آنها پدید می آید و به علم ما عرضه می شود و بر قوای مدرکه ما اثر می گذارد، ادراک می کنیم. ذوات آنها همیشه از ما جدا می ماند و جزء مجهولات به شمار می رود. مگر اینکه ادراک شیء از جانب ما به صورتی در آید که ذات او به ذات ما منقلب گردد، مغایرت از میان آن دو برخیزد و اتحاد عالم و معلوم حاصل شود.

حال که به ذات هیچ مخلوقی نمی توان راه یافت ذات خدا به طریق اولی خارج از حدود علم ما خواهد بود، با این تفاوت که در میان اشیاء دیگر علم به صفات، با وجود جهل به ذات، امکان دارد. اما چون صفات خدا عین ذات اوست، جهل به ذات او موجب جهل به صفات نیز می شود. یعنی چون به ذات او نتوان راه یافت. صفات او را نیز نمی توان شناخت.

۵ _ خدا غیب مطلق است و انسان در عالم شهود قرار دارد. خدا برای اینکه شناخته شود باید از مکن غیب بدر آید و در عالم شهادت جلوه کند، و اگر چنین امری امکان نپذیرد شناخت خدا نیز ممکن نمی‌آید. زیرا که تا پنهان از دیده‌ها و اندیشه‌هاست، نادیده و ناشناخته است، و چون شناخته شود دیگر نام خدای پنهان بر او نمی‌توان نهاد.

قوله تعالی:

"اسم غیب صادق مادامی که مشهود نیست. در این صورت ظاهر نه تا معروف گردد. و بعد از شهود اسم غیب موجود نه تا معلوم شود. لذا غیب لایعرف بوده و خواهد بود. طوبی از برای نفسی که در این کلمه تامّه محکمه الهیه تفکر نماید و به گوهر مقصود که در آن کنز مودوع است فائز شود. و اگر نفسی ادّعی عرفان غیب، من حیث هو غیب نماید. کاذب بوده و خواهد بود. آن جمال قدم اعظم از آن است که به دون خود معروف گردد، و عالی‌تر از آن است که به دون ذات مقدّس خود موصوف شود." (صفحه ۶۰۶ _ ۲۱۶۹ فتوکی محفظة آثار منقول در صفحه ۹۴ نسخه ماشین شده مجموعه مستخرجات آیات راجع به الوهیت).

خداپرستی و بت‌پرستی

چون خدا را نتوان شناخت، یعنی او را نتوان به حدود ادراک قاصر خود محدود ساخت، آنچه به نام خدا در دل جای دهیم و عرفان او را ادّعا کنیم، معنی محدودی است که نشان از خلق دارد. خدائی است که انسان به قوّت و هم خود ساخته و در کارگاه ضمیر خویش پرداخته‌است. بجای اینکه خالق او باشد مخلوق اوست. پرستیدن او بدین معنی است که مصنوع خود را معبود خود شماریم. و چون در این مقام جای گیریم چگونه بر بت‌پرستان طعنه زنیم! مگر اینان چه می‌کنند؟ چیزی را می‌پرستند که به صنعت خود می‌سازند. با این تفاوت که آنچه بت‌پرستان می‌تراشند و نام معبود بر آن می‌گذارند، لااقلّ وجود محسوس دارد و آنچه خداپرستان می‌سازند و خدای خود می‌خوانند موهوم محض است!

(جمع آنچه در اثبات قصور انسان از شناخت یزدان گفته شد، مأخوذ از آثار حضرت عبدالبهاء در تبیین آیات نازله از قلم اعلی است. (رجوع شود به مفاوضات عبدالبهاء، فقره "لز" ص ۱۱۰ _ ۱۱۱ و خطابات عبدالبهاء، ج ۱، ص ۴ _ ۶ و ص ۶۵۷ و ص ۲۶ _ ۲۷ و ص ۹۰ _ ۹۱ و خطابات عبدالبهاء، ج ۲ ص ۴۹ _ ۵۰ و ص ۱۲۹ _ ۱۳۱ و ص ۲۸۰ _ ۲۸۲ و مکاتیب عبدالبهاء ج ۱، ص ۱۳۳ _ ۱۳۶ و مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۲۹ _ ۲۳۰ و ص ۳۸۰ _ ۳۸۴ و ص ۴۸۱ _ ۴۸۲).

قوله تعالی:

"آنچه را مخلوق در منتهی مراتب عرفان خود ادراک نماید، این ادراک در مخلوق وهمی است که بانفسهم لانفسهم احداث شده. فتعالی من ان يعرف القدم بالحدوث".

(صفحه ۶۰۶ _ ۲۱۶۹ سوادعکسی متعلق به محفظه آثار، ص ۹۴ نسخه تایپ شده مجموعه مستخرجات آیات راجع به الوهیت، تدوین لجنة استخراج آیات).

ص ۳۰۷

﴿ هو الباهی البهی الابهی ﴾

حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات ملّیک عزّ بی مثالیرا سزااست که لم یزل مقدّس از ذکر دون خود بوده و لا یزال متعالی از وصف ما سوی خواهد بود * احدی بسموات ذکرش کما هو ینبغی ارتقا نجسته * و نفسی بمعارج وصفش علی ما هو علیه عروج ننموده * و از هر شأنی از شئونات عزّ احدیتش تجلّیات قدس لانهایه مشهود گشته * و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لابدایه ملحوظ آمده * چه بلند است بدایع ظهورات عزّ سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد ادنی تجلّی آن معدوم صرف گشته * و چه مقدار مرتفع است شئونات قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود * هیاکل اسماء لب تشنه در وادی طلب سرگردان * و مظاهر صفات در طور تقدیس ربّ ارنی بر لسان * مَوْجی از طمطم رحمت بی زوالش جمیع ممکناترا بطراز عزّ هستی مزین نموده * و نفحه از نفحات رضوان بی مثالش تمام موجوداترا بخلعت عزّ قدسی مکرم داشته * و پرشحه مطفحه از قماقم بحر مشیت سلطان احدیتش خلق لا نهاییه بما لانهاییه را از عدم محض بعرصه وجود آورده لم یزل بدایع جودشرا تعطیل اخذ ننموده و لا یزال ظهورات فیض فضلش را وقوف ندیده * از اوّل لا اوّل خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد فرمود * و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار از تجلّیات ظهورات فطرتها بدیع خود خلق را جدید فرموده تا جمیع آنچه در سماءات و ارضینند چه از آیات عزّ آفاقیه و چه از ظهورات قدس انفسیه از باده رحمت خمخانه عزّ احدیتش محروم نمانند * و از رشحات فیوضات سحاب مکرمتش مأیوس نگردند * چه قدر محیط است بدایع فضل بی منتهایش که جمیع آفرینش را احاطه نموده بر مقامیکه ذره در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات عزّ احدیت او و ناطق است بثنای نفس او و مدلّ است بر انوار شمس وحدت او * و بشأنی صنع خود را جامع و کامل

خلق فرموده که اگر جمیع صاحبان عقول و آفنده اراده معرفت پست ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد بمعرفت آن آفتاب عزّ حقیقت و آن ذات غیب لا یُدْرک * عرفان عرفاء و بلوغ بلغاء و وصف فصحاء جمیع بخلق او راجع بوده و خواهد بود صد هزار موسی در طور طلب بندای لَنْ ترانی منصعق * و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه لَنْ تَعْرِفَنی مضطرب * لم یزل بعلو تقدیس و تنزیه در مکنن ذات مقدّس خود بوده و لا یزال بسموّ تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود * متعارجان سماء قرب عرفانش جز بسر منزل حیرت نرسیده اند * و قاصدان حرم قرب و وصالش جز بوادى عجز و حسرت قدم نگذارده اند چه قدر متحیر است این ذره لا شیء از تعمق در غمرات لجه قدس عرفان تو * و چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو اگر بگویم ببصر در انی بصر خود را نبیند چگونه تو را ببیند * و اگر گویم بقلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلّی در خود نشده چگونه تو را عارف شود * اگر گویم معروفی تو مقدّس از عرفان موجودات بوده * و اگر بگویم غیر معروفی تو مشهودتر از آنی که مستور و غیر معروف مانی * اگر چه لم یزل أبواب فضل و وصل و لقاییت بر وجه ممکنات مفتوح * و تجلیات أنوار جمال بیمثالت بر اعراش وجود از مشهود و مفقود مستوی * مع ظهور این فضل أعظم و عنایت اتمّ أقوم شهادت میدهم که ساحت جلال قدست از عرفان غیر مقدّس بوده * و بساط اجلال اُنست از ادراک ما سوی منزّه خواهد بود * بکینونت خود معروفی و بذاتیّت خود موصوف * و چه قدر از هیاکل عزّ اُحدیه که در بیداء هجر و فراق جان باخته اند * و چه مقدار از ارواح قدس صمدیه که در صحرای شهود مبهوت گشته اند * بسا عشاق با کمال طلب و اشتیاق از شعله ملتهبه نار فراق محترق شده * و چه بسیار از احرار که برجای وصال جان داده اند * نه ناله و حنین عاشقین بساحت قدست رسد * و نه صیحه و ندبه قاصدین و مشتاقین بمقام قربت در آید * و چون ابواب عرفان و وصول بان ذات قدّم مسدود و ممنوع شد محض جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت خود را از مشرق جود و کرم بر همه اشیاء مستشرق فرموده * و انجمال عزّ اُحدیه را از ما بین بریه خود منتخب نمود و بخلعت تخصیص مخصوص فرموده لأجل رسالت تا هدایت فرماید تمام موجودات را بسلسال کوثر بی زوال و تسنیم قدس بی مثال تا جمیع ذرات اشیاء از کدورات غفلت و هوا پاک و مقدّس شده بجبروت عزّ لقاء که مقام قدس بقاست در آیند اوست مرآت اولیه و طراز قدمیه و جلوه غیبیه و کلمه تامّه و تمام ظهور و بطون سلطان اُحدیه * و جمیع خلق خود را باطاعت او که عین اطاعة الله است مأمور فرموده * تموجات بحر اسمیه از اراده اش ظاهر و ظهورات یمایم صفتیه از امرش باهر و عرفان موجودات و وصف ممکنات از اوّل لا آخر لا آخر راجع به این مقام بوده و احدی را از این مقام

بلند اعلی که مقام عرفان و لقای آن شمس احدیت و آفتاب حقیقت است تجاوز و ارتقا ممکن نه * چه که وصول بغیب لا یُدْرَک بالبدیهه محال و ممتنع بوده * پس تموجات ان بحر باطن در ظاهر اینظهور سبحانی مشهود * و اشراقات آن شمس غیب از افق اینطلوع قدس صمدانی من غیر اشاره طالع و ملحوظ * و این کینونات مشرقه از صبح احدیه را بحجتی ظاهر فرموده که دون آنکینونات مشرقه مرسله از اتیان بمثل آن عاجز و قاصر بوده اند تا احدی را مجال اعراض و اعتراض نماید * چه که من دون حجت واضح و برهان لائح حجت الهی و برهان عز صمدانی بر هیاکل انسانی تمام نبوده و نخواهد بود * و لکن تخصیص آنحجت بآیات منزله و یا اشارات ظاهره و یا دون آن منوط و مشروط باراده آن سلطان مشیت بوده و خواهد بود و منوط و معلق باراده دون او نبوده *

حال ای طالبان هوای قرب قدس صمدانی بطلب تمام و جهد و سعی کامل از سلطان جود و ملیک شهود مسألت نموده که شاید از طماطم یمایم جود و فضل خود تشنگان را از سلسبیل بیزوال و تسنیم بی مثال خود محروم نفرماید * چه که جمیع مقامات ما لا نهاییه عرفان و منتهی ثمره وجود انسان وصول و بلوغ باین رتبه بلند اعلی و مقام ارجمند أبهی بوده * جهدی باید تا از لا و مظاهر آن که الیوم عالم را احاطه نموده فارغ شده به اصل شجره مرتفعه مبارکه الا فائز شوید که اینست تمام رستگاری و اصل آن و حقیقت فوز و مبدأ و منتهای آن * و دیگر آنکه باید آن آفتاب وحدت و سلطان حقیقت را از ظهورات بوارق انوار مستشرقه از ان کینونت احدیه بشناسند و عارف شوند چه که آن ذات اولیه بنفس خود قائم و معروف بوده و حجت او هم از نفس او ظاهر و لائح خواهد بود *

دلیل بر ظهور شمس همان انوار شمس است که از نفس خود شمس لائح و مشرق و مضیء است * و هم چنین کلّ عباد بنفسه مأمور بعرفان آن شمس احدیه بوده اند دیگر در این مقام ردّ و اعراض و یا توجه و اقبال عباد برای احدی دلیل و حجت نبوده و نخواهد بود. باری ای مؤمن بالله در هر ظهوری ناظر بخود امر و ظهورات ظاهره من عند او بوده تا از صراط الهی تلغزی * مثلاً ملاحظه در انسان نما که اگر او را بخود او عارف شوی در هر قمیص که او را ملاحظه نمائی می شناسی و لکن اگر نظر بدون او از لباس و قمیص داشته باشی هر آن و یومیکه قمیص تجدید شود از عرفان او محتجب و ممنوع مائی * پس نظر را از تحدیدات ملکیه و شئونات آفاقیه و ظهورات اسمانیه بر داشته و به اصل ظهور ناظر باشید که مبدا در حین ظهور از اصل شجره محتجب مانید و جمیع اعمال و افعال شما عاطل و باطل شود و از اثبات بنفی راجع شوید و شاعر بآن نباشید * و نعوذ بالله عن ذلک فلنراقبن یا ملأ البیان لِتَعْرِفُوا الظُّهُورَ بنفسه و بما یظهر من عنده لا بما دونه لأنّ دونه لن یغنیکم و لو یکون کلّ من فی السموات و الأرض و هذا خیر النصیح منی علیکم ان أنتم تقبلون .

باری بصر سِرّ و شهاده را از توجّه ما سوى الله پاک و مقدّس نموده تا بجمال او در هر ظهور فائز شوید و بلقّای او که عین لقاء الله است مرزوق گردید و این است قول حقیکه سبقت نگرفته او را قولی و از عقب در نیاید او را باطلی * لم یزل در مشکاة کلمات چون سراج منیر ربّانی روشن و مضیّء بوده و خواهد بود * چه نیکوست حال نفسیکه بنفس خود بانوار این ضیاء قدس صمدانی منیر گردد * فهنیناً للعارفین *

در عرف عاشقین و عارفین بتوحید شهودی تعبیر شده چنانچه حکایت کنند که عارفی بدیده صافی در عوالم ملک و ملکوت نظر میکرد و از گورستانی گذر مینمود سائلی پرسید که چه میکنی گفت غیر آنچه مردم میکنند زیرا مردم خدا را جویند و نیابند و من غیر خدا را جویم و نیابم و یا آن میل و محبّت از مقام تفصیل بجمع است و آن مشاهده و محبّت عاشقین و مجتذبین است جمال آن ذات احدیّت و معشوق حقیقت را لکن منزّه از غبار تیره وسائل و وسائط و مبرّا از کدورت مجالی و مرایا و سالکین در اینمقام از کثرات وجود بواحد حقیقی ناظر گردند.